

## تحلیلی بر مناسبات تولیدی و نوع مالکیت در ایران و تأثیرات آن بر دیوان سالاری عصر قاجار

حمید تنکابنی\*

### چکیده

فرآیند تکوین و شکل‌گیری نهاد دیوان سالاری نشان‌دهنده آنست که این نهاد همواره تحت تأثیر فراوان مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه و میزان استقلال نهاد مالکیت از حکومت بوده است. مالکیت متزلزل و بی‌ثبات و فقدان انباشت ثروت و ناپایداری آن، از مهم‌ترین عوامل توسعه نیافتگی و به تبع آن از موانع اساسی تحول نظام سیاسی اداری کشور، در طول تاریخ ایران، حداقل تا پایان دوره قاجار بوده است. زمین‌دار ایرانی در هر سطحی و مرتبه‌ای، برخلاف فئودال‌های جوامع اروپایی، هیچگاه برحسب قانون یا رویه حقوقی، مالک واقعی زمین، و شاید دیگر دارایی‌های خود نبود. آنچه به عنوان مالکیت زمین عنوان می‌شد، امتیازی بود که شاه به اشخاص اعطا می‌کرد و در شرایطی و بنابر امیال یا سلیقه شخصی وی، ملغی می‌شد. در واقع، مالکیت مطلق و عام از آن پادشاه بود که قدرت واقعی و مطلقه را در دست داشت. این وضعیت در دوره قاجار - همچون دوران پیشین - ناپایداری و عدم امنیت اقتصادی را به دنبال آورده بود و اجازه انباشت ثروت را به فعالان عرصه اقتصاد کشور نمی‌داد. احساس عدم امنیت و امکان از دست دادن زمین و دارایی و ثروت موجب عدم استقلال واقعی افراد در هر مرتبه‌ای می‌شد. این امر خود موجب تقویت روحیه اطاعت محض، چاکر مسلکی و چاپلوسی می‌شد که هدف از آن مصونیت مال و جان افراد، از تعرض پادشاه و درباریان و شاهزادگان قاجاری بود. پدید آمدن این نوع امنیت زودگذر و ناپایدار موجبات دامن زدن به بی‌ثباتی، بی‌ضابطگی و گسترش فساد اداری را فراهم می‌آورد. این وضعیت در مجموع بازتاب حاکمیت مناسبات تولیدی لرزانی بود که کارکردی

\* عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی [tonkaboni@ihcs.ac.ir](mailto:tonkaboni@ihcs.ac.ir)  
تاریخ دریافت مقاله: 89/9/30، تاریخ تأیید مقاله: 89/10/13

بدون تولید ثروت و انباشت داشت. همچنین، ناپایداری نهاد مالکیت و آسیب‌پذیر بودن دایم آن، در نظام دیوان سالاری کشور بیشتر نوعی بی‌ثباتی، عدم امنیت، تابعیت محض و روحیهٔ مجامله را تقویت می‌کرد.

**کلیدواژه‌ها:** مناسبات تولیدی، نهاد مالکیت، انباشت ثروت، دیوان‌سالاری، دورهٔ قاجار

## مقدمه

نهاد دیوان سالاری، علاوه بر تأثیرپذیری از عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، به طرز تأمل‌برانگیزی تحت تأثیر عوامل اقتصادی، به ویژه به طور ریشه‌ای، متأثر از مناسبات و شیوه‌های تولیدی و نوع و جایگاه مالکیت در جامعه است. در مطالعات تطبیقی ادارهٔ امور دولتی و پژوهش‌های علمی صورت گرفته در روند تاریخی نظام‌های دیوان سالاری در طول تاریخ کشورها، همبستگی و ارتباط میان مناسبات اقتصادی حاکم بر جامعه و ویژگی‌های نظام دیوان سالاری کشورها محرز شده است.<sup>(1)</sup>

در تاریخ اقتصادی ایران به وضوح این واقعیت را می‌توان مشاهده کرد که، بر خلاف تجربهٔ کشورهای اروپایی، انباشت خصوصی ثروت و سرمایهٔ تولیدی پدیدار نشده است. در واقع همواره سستی و ناپایداری تمامی اشکال ثروت و مالکیت خصوصی در ایران یکی از موانع بسیار جدی توسعهٔ کشور در طول تاریخ شمرده شده است. ارباب فئودال اروپایی هر چند از آزادی کامل برای واگذاری، انتقال یا فروش دارایی خود برخوردار نبود، لیکن در مجموع «مالکیت» و حق بهره‌برداری او و بازماندگانش از فرآورده‌های آن، محترم و خدشه‌ناپذیر شمرده می‌شد. ارباب ایرانی اعم از اقطاع‌دار، صاحب تیول و خراج‌گزار و متولی موقوفات و حتی خرده‌مالک محلی از چنین حقوق و امنیتی بهره‌مند نبود. اگر مالکیت در سرمایه‌داری اروپایی متضمن نوعی آزادی «طبیعی» بود و مالکیت فئودالی متضمن حق انکارناپذیر «طبیعی»، درآمد و ثروت ارضی در ایران امتیازی ملغی‌شدنی و بی‌ضابطه بود. مسلماً، ارباب ایرانی جزء گروه‌های ذی‌نفوذ لایه‌های فوقانی جامعه محسوب می‌شد. لیکن این منزلت والا، ناشی از مالکیت زمین نبود، بلکه برعکس زائیدهٔ پیوند او با حکومت بود که تا زمانی معین، که حکومت یعنی شاه خودکامه مایل بود، امتیازات ارضی‌اش را نیز در پی داشت. در واقع حق مالکیت که پیش از به قدرت رسیدن ایلات نیز در ایران چندان از سوی حکومت به رسمیت شناخته نمی‌شد، با به قدرت رسیدن آنان از

گذشته هم بی‌اعتبارتر شد. بدین سان این نوع مناسبات خاص که تا پایان دوره قاجار به شدت در ایران حاکم بود، با تغییرات و نوساناتی در دوره پهلوی اول، به ویژه دهه پایانی آن، به قوت خود باقی ماند و موجب تحکیم و تقویت حکومت و دولت مطلقه و خودکامه گردید. حکومتی که «مالکیت» و نیز جان و شغل و مناصب افراد جامعه را امتیازی می‌دانست که از طرف شخص شاه، اعطا شده است. بدین ترتیب، رنگ و نشان چنین مناسباتی به طور کامل در نظام دیوان سالاری ایران قابل مشاهده بود.

## ویژگی‌های اصلی مناسبات تولیدی و نهاد مالکیت در ایران

### الف) زمینه‌های تاریخی

همان‌گونه که بیان شد، تحقیقات و مطالعات انجام یافته پیرامون شکل‌گیری و تحول نهادهای اجتماعی به ویژه نهاد دیوان سالاری، مبین تأثیرات گسترده و عمیق مناسبات تولیدی حاکم بر این قبیل نهادهای اجتماعی است. بنابراین، شناخت و آگاهی علمی از نوع این مناسبات و ویژگی‌های آن را می‌توان از مهم‌ترین راه‌های رسیدن به شناسایی خصوصیات آنها دانست.

مطالعه جدی و واری منابع و مدارک تاریخی ایران، مؤید آن است که مناسبات و نظام فئودالی، با مشخصاتی که در تاریخ اروپا شناخته شده<sup>(2)</sup>، در جامعه ایران پدید نیامده و تجربه نشده است. در جامعه فئودالی، مالکیت خصوصی، هم از حیث اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی مستحکم و قدرتمند بود. این امر حداقل در مورد درآمد و قدرت سیاسی‌ای که هر ارباب مطابق مرتبه‌اش از آن بهره‌مند بود، مصداق داشت. فقدان دولت و دیوان سالاری متمرکز و نیز ارتش متمرکز نشانه توزیع قدرت میان اشراف شمرده می‌شد. برخلاف جامعه ایرانی، مالکیت دولتی نیز به جز در موارد مربوط به املاک شخصی بزرگترین فئودال‌ها، یعنی شاهزادگان یا شاه مصداق نداشت. کلیه قوانین، رسوم، سنن، قواعد و مقررات - چه نیک و چه بد - گهگاه و حتی به دفعات زیرپا گذاشته می‌شد، لیکن قانون‌شکنی برهه‌ای اتفاقی در نظام فئودالی جوامع اروپایی از بنیان با بی‌قانونی دایمی و فراگیر که در کشور و جامعه ایرانی حاکم بود، تفاوت داشت. در مجموع می‌توان برخی تفاوت‌های تأثیرگذار، در نظام‌های سیاسی - اداری کشور ایران با جوامع اروپایی را در ویژگی‌های متفاوت مناسبات تولیدی حاکم بر آنها جستجو کرد<sup>(3)</sup>. جامعه ایران تحت

حاکمیت چنین مناسباتی با ویژگی‌های برشمرده - برخلاف جوامع اروپای فئودال - در مجموع فاقد رابطه و رویه حقوقی و تعهدات باثبات به مثابه «قانون» میان آحاد مردم و حکومت بود. دولت، خودکامه بود و هیچ وظیفه‌ای در قبال جامعه برای خود قائل نبود و به همین دلیل پس از مدت زمانی شکاف میان دولت و مردم آنچنان افزایش می‌یافت که منجر به سقوط آنان می‌گردید. بازتاب فقدان رویه و قانون پایدار و خودکامگی شاه - که صاحب اصلی مال و جان و ناموس و دارایی همه افراد از صدر تا ذیل جامعه شمرده می‌شد - در نظام دیوان سالاری نوعی بی‌ثباتی، فقدان امنیت شغلی و ناپایداری در مناصب را به دنبال داشت. در واقع، تحت چنین مناسبات بی‌ثبات و نامشخص، از صدر اعظم گرفته تا پایین‌ترین سطوح هرم نظام اداری، همگی نوکر دولت و تحت امر و امیال دولت - که مترادف با شاه بود - قرار داشتند. در نظام دیوان سالاری ایران، مواجب‌بگیران دولت تا همین اواخر عموماً «نوکران دولت» خوانده می‌شدند که بعدها، به طور رسمی به «مأموران دولت» و سپس به «کارمندان دولت» بدل شدند. لیکن در باور عمومی، هنوز هم همان تعبیر و اصطلاح قدیمی و خیلی با معنای «نوکران دولت» رواج دارد. (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۵۸)

همان‌گونه که مذکور افتاد، برخلاف آنچه در جوامع اروپایی مشاهده می‌شد، نهاد مالکیت و عدم استقلال آن از نهاد حکومت در ایران - که تأثیرات عمیقی بر ویژگی‌های نظام دیوان سالاری کشور داشت - از مسایل بسیار مهم و قابل تأمل جامعه ایران محسوب می‌شود. برخی از مشخصات تاریخی و بارز مالکیت در ایران و نسبت آن با دولت را می‌توان به قرار زیر دسته‌بندی کرد.

۱. مالکیت مستقیم دولت بر زمین که در قرن‌های اخیر «خاصه» و سپس «خالصه» خوانده می‌شده، هرچند به نسبت‌های مختلف، اما همواره بسیار وسیع بوده است
۲. دست‌کم در اصل، زمین‌های غیرقابل کشت و بایر، تماماً جزو املاک دولتی محسوب می‌شده است.
۳. بیشتر زمین‌های قابل کشت، از طرف دولت در اختیار افراد، معمولاً اعضای دربار و کارگزاران دولتی، قرار می‌گرفت. از این رو، صاحب ملک از هیچ‌گونه امنیت قانونی برخوردار نبود و تضمینی هم برای انتقال زمین به ورثه‌اش وجود نداشت.<sup>(۴)</sup>
۴. وجود نظام‌های مختلف تیول‌داری، سبب گردیده بود که اصطلاح و واژه فارسی «ارباب» یا «مالک» در چهارچوب این نظام رواج یابد. به نظر می‌رسد آنان همان طبقه‌ای از اقطاع‌داران در هندوستان عصر مغولی بودند که «زمین‌دار» خوانده می‌شدند.

۵. خرده مالکی به طور پراکنده وجود داشت، اما کشاورزان حتی در این مورد هم امنیت نداشتند.

۶. اراضی موقوفه به دو صورت، عمومی و خصوصی وجود داشت. اولی از امنیت بیشتری برخوردار بود و دومی منبع درآمدی برای بازماندگان مالکان و تاجران ثروتمند محسوب می‌شد. حریم هیچ یک از این دو به استحکام مالکیت خصوصی در اروپا نبود، چه رسد به حرمت موقوفات اروپایی (همان، ۶۰-۵۹).

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که برخلاف جوامع اروپایی، قانون و رویه‌ای که حریم انواع مالکیت را محترم بشمارد و در مقابل دست‌اندازی‌های دولت و دولتمردان، امنیت پدید آورد وجود نداشت. پادشاه، دولت و قانون مترادف یکدیگر شناخته می‌شدند. احساس عدم امنیت و بی‌ثباتی — جدا از موانعی که در فرآیند انباشت ثروت پدید می‌آورد — به نهادهای اجتماعی به ویژه نهاد دیوان سالاری منتقل می‌گردید. از سوی دیگر، این روحیه و اندیشه که همه دارایی افراد جامعه از هر نوع، متعلق به دولت است و قدرت ذاتی دولت هم به معنای قدرت پادشاه تلقی می‌شود، سبب گردیده بود که نهاد دیوان سالاری و مناصب آن هم به مثابه یکی از انواع دارایی‌ها — که در اختیار قدرت مطلق شاه و درباریان بود — محسوب شود. در چارچوب این نگرش، نظام دیوان‌سالاری و مناصب و مشاغل آن و نیز تصمیم‌گیری‌های مهم آن نه براساس رویه‌ای شخصی، قانونی و ضوابط معین و برپایه مصالح جامعه بلکه براساس امیال و سلیقه حاکمان و منافع و مصالح آنان اداره می‌شد.

## ب. دوره قاجار

روی کار آمدن قاجارها و دولت نسبتاً متمرکزی که آنان پدید آوردند در واقع چندان تأثیری بر رشد اجتماعی — اقتصادی ایران در قرون سیزدهم و چهاردهم هجری قمری نداشت. ایوانف می‌گوید: «ایران همچنان کشور واپس مانده کشاورزی قرون وسطایی با فرمانروایی نامحدود و مناسبات تولیدی زمینداری و در برخی جای‌ها، سیادت مناسب تولیدی نیمه فئودالی و پدرسالاری بود...» (ایوانف، 1357: 117). این نظر تا به امروز معتبر است و به شکل‌هایی گوناگون در بسیاری از آثار محققان دیده می‌شود.

قاجارها پس از بر سر کار آمدن، نوآوری چندانی در مناسبات تولیدی و کشاورزی و زمین‌داری ایران ایجاد نکردند. آنان نگاهداری شکل‌های سنتی زمین‌داری دولتی را همچون یکی از شیوه‌های تحکیم قدرت خویش، ارزیابی می‌کردند. از این رو، مصادره زمین‌های برخی

از زمین‌داران، بازرگانان و روحانیان و پدید آوردن ذخیره گسترده زمین‌های دولتی یکی از نخستین تدبیرهای آنان، برای تحصیل پول، وسایل و امکانات دیگر بود. با آن که مالکیت دولتی بر زمین نمی‌توانست رشد جامعه ایران را تأمین کند و این مالکیت، دیرپا زود به مالکیت خصوصی تبدیل می‌شد، ولی قاجارها نمی‌توانستند به گونه دیگری به مسئله مالکیت زمین فکر کنند. آنان می‌پنداشتند که مالکیت دولتی بر زمین و حق فرمانفرمایی شاه بر همه ذخایر زمینی، مهم‌ترین شالوده اقتصادی مرکزیت سیاسی ایران است. بدین‌سان، ذخیره زمین‌های سلطنتی و دولتی از راه‌های گوناگون گسترش یافت. آقامحمد خان و محمد شاه، زمین‌های مازندران را مصادره کردند؛ در اطراف اصفهان، فتحعلیشاه و محمد شاه زمین‌های بسیاری را تصاحب کردند و در گیلان و سیستان و بلوچستان، ناصرالدین شاه زمین‌ها را مصادره و یا خریداری می‌کرد. (لمتون، 1339: 147، 154، 238، 242، 257). در این دوره، بزرگ‌ترین زمین‌دار ایران، خود شاه بود که صاحب اختیار کامل زندگی و مرگ رعایا و نیز اموال آنان بود و بدین ترتیب در آغاز قرن نوزدهم میلادی و سال‌های دوره اول حکومت قاجار نزدیک به یک سوم زمین‌های قابل کشت، از آن دولت بود. در عمل میان زمین‌های شاهی (خاصه) و زمین‌های دولتی (خالصه) تفاوت چندانی وجود نداشت، کار کشت هر دو نوع زمین با کشاورزانی بود که مالک و یا اجاره‌کنندگان همیشگی قطعات نه چندان بزرگ بودند و شاه می‌توانست درآمد هر دو زمین را توأمان تصاحب کند. درآمدهای زمین‌های شاهی درآمد شخصی شاه به شمار می‌آمد و اداره ویژه‌ای داشت. ضمناً باید خاطر نشان ساخت که شاهان قبل از قاجار، این زمین‌ها را همچون پاداش خدمت واگذار نمی‌کردند، در حالی که، از همان آغاز فرمانروایی قاجاریه زمین‌های دولتی، به پاداش خدمت همچون تیول به خان‌ها و به کارگزاران دولت واگذار می‌شد. در آغاز، بخشی بزرگ از زمین‌های ایران، به ظاهر در مالکیت زمین‌داران بزرگ بود. نمی‌توان به گونه‌ای جدی گفت که زمین‌هایی که در دست قبیله‌ها بوده، از آن دولت بوده‌اند. این زمین‌ها نزدیک به یک چهارم خاک ایران بودند و در عمل هیچ مالیاتی از آنها گرفته نمی‌شد. انتقال مالکیت زمین‌های قبایل به مالکیت خان‌ها قبلاً نیز اتفاق افتاده بود، اما در دوره قاجار دامنه گسترده‌تری به خود گرفت. زمین‌های وقف که در اختیار روحانیان شیعه و بخشی از آن نیز در دست روحانیان سنی بود، در قبال حکومت شاه از استقلال نسبی برخوردار بودند. زمین‌های تیول که در نخستین دهه‌های حکومت قاجارها به پاداش خدمت واگذار شده بود، مالکیتی مشروط به شمار می‌رفت؛ اما پس از گذشت سه دهه، به مالکیت موروثی اعضای خاندان سردمداران حاکم و برخی خان‌ها بدل شد.

در مجموع در ایران دوره قاجار، هم زمان سه گونه «مالکیت» بر زمین وجود داشت: یکم) مالکیت دهقانی دوم) مالکیت زمین‌داران سوم) مالکیت دولتی. این سه گونه مالکیت، با ویژگی وابستگی به یکدیگر، در عین داشتن استقلال، یک ساخت پیچیده و در ضمن نامشخص اجتماعی پدید آورده بودند. در ایران، سیستم مالیاتی واحدی که برای همه بخش‌ها و شکل‌های زمین‌داری، یکسان باشد وجود نداشت و گردآوری مالیات‌ها، دریافت اجاره، شرایط مزارعه و پرداخت‌های گوناگون دهقان‌ها دارای نظام یگانه‌ای نبود. در این دوره، گرایش به دگرگونی شکل‌های گوناگون مالکیت بر زمین، و هم‌چنین متعاقب آن مناسبات تولیدی - حقوقی در روستاها و در کل جامعه ایران وجود داشت. سرجان ملکم از ماهیت استبداد شرقی و این که چگونه آقا محمد خان و فتحعلیشاه می‌کوشیدند تا با پیروی از سرمشق پادشاهان صفویه و افشار، زمین‌ها و حق اداره آنها را به دست خاندان خود بگیرند سخن می‌گوید. وی همچنین از چگونگی مالیات زمین با تردید سخن می‌گوید که آیا این مالیات بر مالکیت زمین است و یا اجاره بهره‌گیری از آن. وی ذکر می‌کند که دهقانان ایرانی از حیث وابستگی، شباهتی به سرواژه‌ها نداشته‌اند و حتی اگر در عمل مالک زمین هم نبودند و تنها اجاره‌کنندگان موروثی بودند، ولی حقشان بر زمین بیش از دهقانان وابسته فئودالی اروپا بوده است. در کشور، اجاره به گونه مزارعه، گسترش چشمگیری داشت. (ملکم، 1380: 10). اورسل ذکر می‌کند که: «وسعت بی‌انتهای زمین‌های سلطنتی و املاک رجال بزرگ و گسترش روزافزون زمین‌های زراعی وقفی از علل اولیه رکود و تنزل کشاورزی در ایران است. روستاییان که کوچک‌ترین امیدی به تملک زمین‌هایی که در آن کشت می‌کنند ندارند، طبعاً علاقه‌ای به بهبود وضع کشاورزی و بالابردن محصول از خود نشان نمی‌دهند. زمین‌های وقفی زراعی یا موقوفات که عواید آنها به اسم حفظ و نگهداری مساجد و روحانیان صرف می‌شود، هر سال رو به افزایش است. شاید بعضی از مالکان از ترس این که مبادا ملکشان کم و بیش به صورت مشروع مورد مطالبه دولت قرار بگیرد، تمام یا قسمتی از دارایی و زمین‌های زراعی خود را وقف مساجد و یا نهادی مذهبی می‌کنند، تا بدین صورت کلیه عواید آن برای خودشان محفوظ بماند و یا با این شرط ملکی را وقف می‌نمایند که سهمی از آن نصیب وارث شود و در نتیجه، دولت و زمین‌داران بزرگ آن را ضبط نکنند. (اورسل، 1353: 337)

اساساً کشاورزی ایران در دست سه گروه از نیروهای اجتماعی قرار داشت: الف- دولت، ب - زمین‌داران بزرگ و سران عشایر، ج - کشاورزان. این در حالی بود

که حق مالکیت بر زمین، هم‌زمان، هم متعلق به دولت و هم از آن ملاکان و هم از آن کشاورزان بود و مالک زمین تنها با اجازه مقامات دولتی و رضایت کشاورزان می‌توانست آن را بفروشد و یا به گرو بگذارد.

در مجموع، نظام زمین‌داری که توجه روزافزونی به محصولاتی که منجر به درآمد پولی می‌شد، نشان می‌داد، در این دوره دستخوش دگرگونی‌هایی شد. اگرچه انواع اساسی زمینداری - املاک دولتی، تیولداری، مالکیت خصوصی، مالکیت وقفی و مالکیت دهقانان خرده‌پا - تغییر چندانی نکرد. اما درصد زمینی که هر بخش کنترل می‌نمود، تغییر یافت. قاجاریه در آغاز به واگذاری حق درآمد زمین‌های سلطنتی به مقامات، نورچشمی‌ها و سران نظامی ادامه دادند. ایست‌ویک، برآورد کرده است که در سال 1861 میلادی - حدود 45 سال پیش از صدور فرمان مشروطیت - در ایران میزان این نوع زمین‌ها از یک سوم به نصف افزایش یافت. لمتون تأیید می‌کند که در نیمه سده نوزدهم - تا حدود 6 سال پیش از فرمان مشروطیت - هنوز اراضی دولتی و سلطنتی، وسیع و زیاد بود ولی این نظام عمدتاً در معرض فساد بود و درآمد چندانی از این زمین‌ها عاید نمی‌شد. سایر شکل‌های تصدی زمین و از جمله میزان معینی از زمین‌های دهقانان خرده‌پا و بخش عمده املاک موقوفه در سرتاسر دوران قاجار به همان حالت باقی ماند. شایان ذکر است که به رغم همه جابه‌جایی‌های صورت گرفته در املاک، شاه یا دولت هم‌چنان حق بازپس گرفتن همه آنها را داشت. (فوران، 1388: 188)

اگرچه اصل مالکیت خصوصی در حدود سال 1259 ق (اواخر سلطنت محمد شاه قاجار) به گونه‌ای پذیرفته شده بود، اما مفهوم مالکیت در ایران صورت دیگری داشت در این دوره بسیاری از زمین‌های دولتی به فروش رفت ضمن آنکه، شکل‌های گوناگون مالکیت زمین در کشور نیز وجود داشت: در ولایت‌های کرانه خزر گیلان و مازندران - آذربایجان و برخی ولایت‌های مرکزی هم گرایش از میان رفتن خالصه، پدید آمد، که لمتون به آنها اشاره کرده است. (لمتون، 1339: 155). تنها در آن بخش‌هایی که کشت پنبه، تنباکو، تریاک، میوه و دیگر فراورده‌های پرتقاضا در آنجا دشوار بود، ذخیره زمین‌های خالصه دست نخورده ماند. زمین‌های وقف نیز رفته رفته به دست مالکان خصوصی افتاد. در سال 1285 ق حق مالکیت بر زمین، برای دولت و مالکان خصوصی و در مواردی برای کشاورزان نیز مورد تصویب قرار گرفت. (همان، 159) نظر به اینکه جامعه ایران، - از حیث روش کار - جامعه‌ای چندگانه بود (روش زمین‌داری، روش کوچ‌نشینی که آنهم گونه‌ای زمین‌داری است، همراه با



برخی مالکیت‌های پدرسالاری جنسی، خرده کالایی و سرمایه‌داری، ساخت اجتماعی — طبقاتی ایران تا حد زیادی نامشخص و نمونه‌ای از یک بافت پیچیده متشکل از لایه‌های گوناگون اجتماعی به شمار می‌آید. لیکن باید خاطر نشان ساخت که این حق مالکیت بر زمین در ایران معنایی متفاوت با جوامع اروپایی داشت. در ایران بیش از دو هزار سال، حکومت عالیه در دست خودکامگان با قدرتی نامحدود بود و فرمانروا بر جان و مال و ناموس مردم حکم می‌راند. صرف نظر از اینکه نام این خودکامگان شاه باشد یا سلطان یا خلیفه و غیره، این حکومت استبدادی، مَهر و نشان خود را بر ساخت دولتی گذاشته و مناسباتی مخصوص به خود در سراسر نظام و مناسبات زمین‌داری پدید آورده بود که روحیه اطاعت خاص مردم، از سردمداران زمین‌دار گرفته تا تنگدست‌ترین دهقانان، را به دنبال داشت. این نظر اغلب محققان است که در این دوران، نیرومندترین صاحب منصب هم، نمی‌توانست تضمینی برای اموال و دارایی‌ها و زمین‌های خود داشته باشد. وی را می‌توان چون دون پایه‌ترین مردم، تازیانه زد، بخشی از اندامش را برید یا چشمانش را کور کرد و زنان و دخترانش، می‌توانند قربانی گستاخی و تعرض مهتران شاه ایران گردند. هیچ کس در این باره سخنی به میان نمی‌آورد. هیچکس یارای سرپیچی از رییس خود را ندارد؛ خواه این رئیس شاه باشد یا خان و یا کدخدا. (کوزنتسوا، 1358: 64-63)

برخی از مؤلفان خارجی، جامعه ایران را در قرن نوزدهم به گونه‌ای شرطی به چهار گروه اجتماعی، که از جهت اقتصادی و حقوقی با یکدیگر تفاوت زیادی داشتند، تقسیم کرده‌اند. 1. طبقه بالا — افراد وابسته به دربار، دستگاه اداری (کشوری و لشکری) دولت و ولایت‌ها که از مالکیت به ظاهر موروثی بر زمین برخوردار بودند و یا قاجارها به آنان زمین اعطا کرده بودند؛ 2. اهالی شهرها — بازرگانان، کسبه و پیشه‌وران و نیز روحانیان؛ 3. دهقانان استعمار شونده؛ 4. عشایر (کوچندگان). گاهی تقسیم‌بندی‌های کوچک‌تر نیز در گروه‌های اجتماعی دیده شده است چنانچه طبقه زمین‌داران تقسیم می‌شده الف — خان‌ها و بیگ‌های موروثی؛ ب — کسانی که رتبه خانی از دربار گرفته بودند؛ ج — ملک‌ها و آقاسالارهای ارمنی (در شمال ایران). روحانیان مسلمان (که به قاضی، شیخ الاسلام، مجتهد، ملا، آخوند، درویش، سید اولاد پیامبر (ص) تقسیم می‌شدند)، (همان: 65). ساخت طبقه حاکمه ایران بازتابی بود از زمین‌داری رشد یافته شرقی با ویژگی استبدادی حاکمیت دولتی آن، که تا سال‌های میانی سلطنت ناصرالدین شاه همچنان مقاوم و پابرجا بود. قدرت زمین‌داران، روحانیان بلند پایه، مأموران و بازرگانان بیشتر به نزدیکی آنان به حکومت عالیه و موقعیت آنها در نظام اداری وابستگی داشت تا به اندازه مالکیتشان.

حکومت و وضع اجتماعی و مالی بالاترین قشر طبقه حاکمه، وابستگی تام با خویشاوندی او با شاه (از طریق دریافت مقام درخور دولتی)، و یا همراهی با مبارزه قاجاریان برای دستیابی بر حکومت از همان آغاز (مانند خاندان حاجی ابراهیم کلانتر) و یا با پیشرفت در دربار شاه و درگاه ولیعهد (نظیر میرزا ابوالقاسم خان قائم مقام فراهانی، و میرزاتقی خان امیرکبیر و دیگران) داشت. اما وضع برای گروه‌های گوناگون سردمداران زمین‌دار، تفاوت دیگری داشت. چه بسا اشراف موروثی زمین‌دار، که از مقام بالا عزل می‌شدند و حتی سر بانفوذترین فرد خاندانشان هم بر باد می‌رفت. ولی جز در مواردی استثنایی — نظیر اعقاب نادرشاه — مقام عالی اجتماعی خاندان و رفاه مادی خود را از دست نمی‌دادند. مثلاً اعقاب حاجی ابراهیم مغضوب، در سراسر قرن سیزدهم در دولت نقش نمایانی داشتند و مالک زمین‌هایی بسیار و کاروانسراها و دیگر اموال غیرمنقول به ویژه در فارس بودند. شاهزادگان بی‌شمار و اعقابشان، می‌توانستند بر دریافت مستمری قابل توجه دولتی یا تحصیل مالکیتی بر زمین، یا کسب مقامی عالی در شهری که می‌زیستند و نیز امکان دریافت مقامی بالا برای اعقاب خود در دستگاه دولت، امیدوار باشند. به رغم چشم و هم‌چشمی، دشمنی و بیزاری همیشگی گروه ممتاز حاکمه قاجاری با یکدیگر، رشته‌های محکم مصالح یگانه، آنان را به هم پیوند می‌داد و این امکان را پدید می‌آورد که در جبهه‌ای واحد تلاش و از حقوق زمین‌داری و سیاست خویش در کشور دفاع کنند. افرادی که در دربارهای تهران و تبریز پیشرفت می‌کردند و از خانواده‌هایی غیراشرافی بودند، به رغم رسیدن به بالاترین مقام دولتی (صدراعظم و جز اینها) و گماشتن خویشاوندان خویش در موقعیت‌های مناسب دستگاه اداری — دولتی و به رغم دریافت درآمدهایی کلان و خرید زمین‌هایی پهناور و داشتن انواع دیگر از اموال غیرمنقول، وضعیتی بسیار لرزان و یکسره وابسته به رفتار و احوال شاه داشتند. در مورد این گروه باید خاطر نشان ساخت که آنان که یک شبه ره صد ساله رفته، بودند، اگر مورد خشم شاه و یا تهمت قرار می‌گرفتند، به سرعت زندگی و همه دارایی‌های خویش را از دست می‌دادند و فرزندانشان بی‌درنگ از دربار رانده شده و از پیشرفت ایشان، در هرم اجتماعی به شدت جلوگیری می‌شد. (سپهر، 1353: 76) در این مورد تنها روابط خویشاوندی سببی با خانواده قاجار و یا با خاندان‌های برجسته — به عنوان ازدواج‌های سیاسی — می‌توانست گشایشی در کارشان باشد و در چنین صورتی فرزند درباری مغضوب، در حمایت بزرگان و به یاری خویشان پر قدرت، می‌توانست به پیشرفت در خدمت امیدوار باشد. خان‌های قبایل، که از حکومت عالیه دور بودند، صاحبان زمین‌های موروثی، لایه میانی

مقامات اداری ولایت‌ها و نیز زمین‌داران نوین و ارباب‌ها، بدنه اصلی طبقه مالکان را تشکیل می‌دادند. تقسیم مجدد مالکیت زمین میان زمین‌داران موروثی، امری طبیعی بود. یعنی در نتیجه رشد خانواده‌ها، زمینی که در مالکیت بود، بین اعضای خانواده تقسیم می‌شد. ترکیب مالکان جدید متغیر بود. یعنی به هیچ وجه برای همه آنان میسر نمی‌شد که ریشه بگیرند و به یک طبقه زمین‌دار تبدیل شوند. به رغم تضمین مالکیت خصوصی بر زمین، برخی از اربابان، بسیار زود با املاک خود وداع می‌کردند. بازرگانان ورشکسته بدهکاریشان را با این املاک تسویه می‌کردند و برخی دیگر ناگزیر بودند در پی فشار مقامات اداری محلی، زمین‌های خود را بفروشند و یا واگذار کنند. و گروه سوم برای اینکه سرمایه خود را به گونه‌ای سودمندتر به کار اندازند، ناگزیر به فروش ملک خود بودند. (پولاک، ۱۳۶۸: ۳۹۳-۳۹۲). لازم به توضیح است از آنجا که بنیاد اقتصادی حکومت زمین‌داران، بر مالکیت بر زمین استوار بود، لازم بود که با حاکمیت دولتی، نزدیکی بیشتری پدید آید و لذا مناصب و مقامات اداری نیز می‌بایست برای تحکیم نفوذ مالکان، به دست آید. بدین سان مالکان کوشش می‌کردند که گذشته از داشتن زمین‌های بزرگ، مناصب دولتی را نیز به دست آورند.

از طرف دیگر بین زمین‌داران و بازرگانان نیز پیوندی نزدیک پدید آمده بود و این از زمانی بود که پادشاهان، اعیان و اشراف پولشان را در عملیات بازرگانی به کار انداختند. در این زمینه کار به جایی کشید که «کارفرمایی زمین‌داری» شامل: (بازرگانی عمده، خرید اموال غیرمنقول در شهرها، اجاره دکان‌ها و باخرید مالیات‌ها) به سرعت گسترش پیدا کرد. انحطاط اخلاقی طبقه حاکم، ورشکستگی سردمداران زمین‌دار حاکم، تناسب قوا را در طبقه حاکم ایران به هم زده بود. عشایر نزدیک به ۳۰ درصد مردم ایران را تشکیل می‌دادند و بزرگان عشایر همچنان مدعی این بودند که آنان تکیه‌گاه عمده نظامی حکومتند. نه تنها اندازه رشد اجتماعی - اقتصادی قبیله‌ها، بلکه نزدیکی آنها به حاکمیت دولتی، خویشاوندی با دربار شاه، توان جنگی آنها، اهمیتشان در مناسبات میان دولت‌ها (نظیر نقش شاهسون‌ها و ترکمن‌ها در مناسبات روسیه و ایران و برخی قبیله‌های کرد و عرب در مناسبات با ترکیه و انگلیس) و برخی عامل‌های دیگر، موقعیت آنان را مشخص می‌کرد.

با این همه از اواخر حکومت ناصرالدین شاه، رشد عنصر سرمایه‌داری در قبیله‌ها بر نقش قبایل در زندگی اقتصادی و سیاسی ایران تأثیر بیشتری گذارد. شاه و حکومت او با بهره‌گیری از سپاه منظم، به رقابت با برخی قبیله‌ها پرداخت و بیشتر به مقامات بالای اداری و ولایات که از میان خویشاوندان شاه یا نزدیکان دربار برگزیده شده بودند، تکیه کرد. وی به کندهی،

ولی پیگیرانه، سیاست مرکزیت را اعمال کرد، تا آنجا که توانست اشراف قبیله‌ها را، با دادن پیوندهای زناشویی، مقام، هدایا و وعده‌های دیگر به دربار تهران وابسته ساخت.

از سوی دیگر وضع دهقانان ایران به عوامل مختلفی بستگی داشت: ۱. نسبت مالکیت بر زمین و بخش‌هایی که به اجاره درآمد بود. ۲. بهای اجاره زمین و آب، ۳. سهم و یا اندازه محصول، ۴. مالیات‌ها و پرداخت‌های دهقانان، ۵. فشردگی جمعیت در بخش مربوطه و بودن زمین‌های آزاد قابل کشت، ۶. شخصیت حکمران محل و یا مالک، ۷. نزدیکی به شهر و میزان وابستگی به بازار، نوع محصولی که پرورش داده می‌شد و غیره ... گذشته از این عوامل، به رغم وجود حقوق عادی و موازین شریعت، که رفتار با دهقانان را سروصورت می‌داد و تا اندازه‌ای از ایشان حمایت می‌کرد، وضع دهقانان، سخت تباہ بود و آنان یکسره بی‌حق و حقوق بودند.<sup>(۵)</sup> همواره از دهقانان زیر فشار، برخلاف رویه‌هایی که خود تعیین کرده بودند، باج‌هایی گرفته می‌شد. رعایا بسته به این که مالک زمین بودند و یا زمین‌های دولتی، خصوصی و وقف را اجاره می‌کردند، حال و روزشان تغییر می‌کرد. لیکن در هر صورت همه آنان و نوع مالکیت‌شان در مقابل سلیقه و تصمیم‌های پادشاه مترادف با دولت، فرق چندانی نداشت و تابع اراده مطلق فرمانروا بودند.

در مجموع می‌توان اذعان داشت که نوع مناسبات اقتصادی حاکم بر جامعه و مالکیت لرزان زمین، به عنوان مهم‌ترین عنصر تولید اقتصادی عصر قاجار و هم‌چنین فقدان رویه‌های حقوقی و قوانین با ثبات و پایدار - که حافظ دارایی و املاک و ثروت افراد باشد - تأثیرات شگرفی بر نهادهای اجتماعی و در مرکز آن نهاد دیوان سالاری ایران عصر قاجار از خود به جای گذارد. در واقع تابعیت بی‌چون و چرا از دستورات، تبارگماری و رابطه سالاری، روحیه مجامله و نظایر آن را می‌توان تنها بخشی از تأثیرات منفی ناشی از مناسبات تولیدی و نوع مالکیت مورد اشاره بر نظام دیوان سالاری دوره یاد شده برشمرد.

### نتیجه‌گیری

مطالعات انجام یافته و نتایج پژوهش‌ها پیرامون نحوه شکل‌گیری نهاد دیوان سالاری در جوامع گوناگون، مبین تأثیرپذیری عمیق این نهاد اجتماعی، از مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه و نوع نهاد مالکیت و میزان استقلال آن از دولت است. ناپایداری در انباشت ثروت و پیکر نحیف، ناتوان و ضربه‌پذیر نهاد مالکیت در ایران از مهم‌ترین مسایل جدی در راه توسعه و تحول کشور در طول تاریخ، حداقل تا پایان دوره قاجار بوده است. این امر خود یکی از

موانع بارز تحول در نهادهای اجتماعی و در مرکز ثقل آن‌ها نهاد دیوان سالاری در آن دوران به شمار می‌آید. در این دوره تاریخی هم کماکان زمین، محور اصلی تولید در کشور ایران محسوب می‌شده است و زمین‌دار ایرانی - در انواع آن نظیر اقطاع‌دار، خراج‌گزار، متولی موقوفات حتی خرده مالک و در هر مرتبه اجتماعی و سیاسی - برخلاف جوامع فئودالی اروپایی - صاحب و مالک واقعی زمین و سایر دارایی‌های خویش حتی جان و نوامیس خود نبود. زمین و درآمد آن، در حقیقت امتیازی بود که از جانب دولت یعنی پادشاه، به فرد اعطاء و به سادگی و براساس تمایل و سلیقه شخصی حاکمان لغو و مسترد می‌شد.

در واقع، مناسبات و نظام فئودالی - با ویژگی‌های خاص آن در جوامع اروپایی - هرگز به طور کامل در جامعه ایرانی حاکم نشد و حداقل تا پایان دوره قاجار، هیچگاه راه و رسم تدوین شده حقوقی و قانونی که پایدار باشد و مالکیت خصوصی و حریم آن و امنیت افراد را محترم بشمرد و پاسدار آن محسوب شود، در ایران، تکوین نیافت.

1. در عهد قاجار هم، در مناسبات اقتصادی کهن کشور ایران، تحول چندانی صورت نپذیرفت و مرز و نسبت میان مالکیت دولتی و خصوصی بر پایه قواعد و قرارداد و قانونی مدون و واقعی، تغییر نیافت و کماکان حق حاکمیت و مالکیت مطلق شاه به مثابه محور اصلی و ذات حقیقی قدرت دولت، بر همه ارکان و عوامل تولید و اقتصاد کشور - و در مرکز ثقل آن زمین - باقی ماند.

2. این مناسبات اقتصادی و تولیدی حاکم بر کشور و تداوم آن در دوره قاجار، عدم ثبات اقتصادی و عدم امنیت برای تولید و انباشت ثروت، و نبود تضمین‌های قانونی - به خصوص در عرصه مالکیت خصوصی - را در پی داشت. ادامه این وضعیت، به نوبه خود مستقیماً بر نظام دیوان سالاری کشور، اثرات مخرب پایداری را بر جای گذارد.

3. عدم استقلال واقعی افراد - در هر مقام و منزلتی - که به نحوی در فرآیند چرخه اقتصاد کشور نقش داشتند، موجبات پدیدار شدن و گسترش روحیه اطاعت محض و چاپلوسی و مجامله، به دلیل احساس عدم امنیت مالی و جانی را فراهم آورده بود. آنان ترجیح می‌دادند برای مصون ماندن از تعرض حاکمان متجاوز قاجاری به حریم مال، ثروت و دارایی و جان و به منظور حفظ و پاسداری از منافع خویش، به هر وسیله و حيله‌ای خود را به دستگاه اداری کشور و صاحب‌منصبان آن، نزدیک کنند. لیکن ایشان از این امر غافل بودند که پدید آمدن این گونه حاشیه‌های امن زودگذر و بی‌ثبات، خود موجب و موجد گسترش و عمیق‌تر شدن، ناپایداری و بی‌ضابطه‌گی و فساد مالی و ارتشاء در نظام اداری می‌شود. بدین سان این امر در

نهایت، طی چرخه باطلی، همان مناسبات لرزان و ناپایدار تولیدی و اقتصادی حاکم بر جامعه را بر نظام دیوان سالاری کشور تحمیل، منتقل و ماندگار می‌گرداند.

### پی‌نوشت‌ها

1. در اروپا با رشد انباشت سرمایه و فروپاشی مناسبات حاکم، دستگاه دیوان سالاری مورد نیاز و در خور مناسبات اقتصادی جدید پدید آمد. همچنان که قدرت پادشاهی توسعه یافت، فشار برای امنیت متصرفات و ترویج زمینه‌ها و شرایطی که توسعه تجارت و سرمایه و اقتصاد را موجب گردد نیز افزایش یافت. اتحاد میان سلطنت و شهرها به منظور پایان دادن به دوره فئودالی ضروری تلقی شد. پادشاهی متمرکز در کشورهای اروپایی قرون پانزدهم و شانزدهم و حمایت کردن از ثروت طبقه متوسط را وظیفه خود می‌دانست. نظام‌های ضرب سکه و اندازه‌گیری توسعه یافت. صادرات مواد خام و واردات کالاهای تمام شده — به نفع تولید ملی — ممنوع شد. یارانه‌هایی به مؤسسات مورد نظر و مشخص داده شد و کالاهای انحصاری تجارتي توزیع شدند. مقررات راهنما که مانع توسعه کار و تولید ثروت می‌شد، متوقف گشتند. جاده‌ها و کانال‌های ساخته شده، اصلاح و نگهداری شدند. سیاست بازرگانی متولد شد و مرکانتالیسم به مثابه مفهومی اقتصادی، ثروت را به عنوان اساس قدرت کشور در نظر گرفت (هدی، 1386: 268 و 267)

2. مهم‌ترین ویژگی‌های فئودالیسم اروپایی را می‌توان بدین قرار مشخص کرد: **یکم**، فئودالیسم اروپا بر پایه فروپاشی و تجربه امپراتوری دوم و همراه با نابودی نظام برده‌داری پدیدار شد. **دوم**، چندین قرن پس از پایان عمر نظام فئودالی در سراسر اروپا بود که تمام یا برخی از خصوصیات اجتماعی — اقتصادی زیر در آن ریشه گرفت. **سوم**، برقراری مالکیت خصوصی بر زمین و تمرکز آن هم در مکان و هم در گذر زمان با اعمال «قوانین» و رسوم غیرقابل انعطاف و سخت، مانند ارثیه غیرقابل انتقال — همان املاک فئودالی — وارث‌بری انحصاری پسر ارشد. **چهارم**، استقرار نظام سرواژ، که به اشکال گوناگون دهقانان را به زمین وابسته می‌کرد و آنها را ملزم می‌ساخت، تا اضافه تولید خود — یعنی بیش از حداقل لازم برای گذران معیشت — را به عنوان اجاره، عشریه، خراج و جز آن بپردازد. **پنجم**، معمول شدن تعهدات گوناگون دهقانان نظیر خدمات مستقیم و غیرمستقیم به ارباب، پرداخت مبالغ معین برای کسب اجازه ازدواج و غیره. **ششم**، برقراری نظام اربابی (manorial system)، شامل حضور ارباب در قلمرو املاک خود. **هفتم**، شکل‌گیری ساختار انعطاف‌ناپذیر طبقاتی، و پدیدار شدن طبقه از لحاظ کمی، کوچک اریستوکرات. انحصاری شدن مالکیت زمین در زمان و مکان از طریق توارث و پیدایش حکومت موروثی اقلیتی از اشراف. **هشتم**، تمرکز یافتن قدرت سیاسی و اقتصادی در روستاها

که تولید کننده تقریباً تمامی محصولات کشاورزی و صنعتی بودند. **نهم**، متقابل بودن حقوق و تعهدات قراردادی طبقات مختلف دولت و پایگاه فئودال اشرافی آن در نتیجه اعمال قدرت از طریق قرارداد، قوانین، سنت‌ها، رسوم و امثال اینها انجام می‌شده است و به عبارتی، قدرت خودکامه و خودسرانه، عمومیت نداشته است. **دهم**، کلیسایی که در سلسله مراتبی مشابه، به قشرهای مختلفی تقسیم می‌شد و اشراف خاص خودش، رهبریش را به عهده داشتند. کلیسای کاتولیک درست نسخه بدل دولت بود؛ دولتی که هم به آن خدمت و هم تعدیلش می‌کرد. (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۵۳ و ۵۲)

3. **اولاً**، خاستگاه آنچه برخی به عنوان «فئودالیسم ایرانی» بیان داشته‌اند، ناشناخته است. در ایران اصولاً اقتصاد و نظام برده‌داری وجود نداشت، تا اینکه بر اثر عملکرد نیروهای داخلی و یا خارجی پیش زمینه فئودالیسم شود. **ثانیاً**، هیچ گونه شاهدهی دال بر وجود هر یک از اشکال سرواژ یا وابستگی به زمین در طول تاریخ ایران در دست نیست. معنای اصطلاح «رعیت»، که در چند قرن اخیر عموماً به همه اقشار روستاییان ایران اطلاق می‌شده است «فرمانبردار» است؛ هر چند معنای اجتماعی آن با معنای اجتماعی واژه subject در اروپا تفاوت دارد. رعیت، فرمانبردار حاکم یا ارباب است. او فرمانبردار یک قدرت موجود است، نه قانون و نه حتی یک هیأت حاکمه. از این رو، تا انقلاب مشروطه، این اصطلاح عموماً به همه اعضای جامعه، به جز شخص شاه، نیز اطلاق می‌شده است. **ثالثاً**، در ایران اصولاً نظام مشخص و روشنی وجود نداشت و ارباب معمولاً در مراکز شهری ساکن بود. از این حیث کاربرد اصطلاح «ارباب غایب» توسط برخی از پژوهشگران غربی نادرست به نظر می‌رسد. هر چند این اصطلاح در مورد اقلیت کوچکی از اربابان اروپایی به کار می‌رفته است — که به علت غیبت از املاک خود در انجام دادن تعهدات و مسئولیت‌هایشان کوتاهی می‌کردند — لیکن این به اصطلاح «تعهدات» و نیز «حقوق» با تعهدات و حقوق اربابان ایرانی کاملاً تفاوت داشت و عموماً سکونت در محل و نظارت بر کار و زندگی در دهات را دربر نمی‌گرفت. **رابعاً**، ساختار طبقاتی در ایران، به هیچ رو بی‌انعطاف نبود، نه مجلس اعیانی وجود داشت و نه اشرافیت و نه توزیع قدرتی میان دولتمردان. انتقال ارث معنایی باثبات نداشت. همه طبقات جامعه، صرف‌نظر از تفاوت‌های بارزی که در ثروت و در منزلت داشتند، در نهایت، به معنای پیش گفته «فرمانبردار» بودند. **خامساً**، در ایران هیچ گونه رابطه حقوقی و تعهدات قراردادی پایدار — یعنی قانون — بین طبقات مختلف دولت و مردم حاکم نبود. انجام دادن وظایف، تنها به منظور حفظ قدرت و دولت بر مسند قدرت معنا می‌یافت. پاداش دادن به یک فرد، به ازای خدماتی که انجام داده است، با پاداش دادن به منظور جلب حمایت یا همدستی فرق دارد. کلیه مردم ایران در مقابل قدرت عریان، برابر بودند، شخص صدراعظم و دارایی‌اش همان قدر دستخوش امیال شاه بود که سرنوشت بزرگان

کم‌اهمیت‌تر دستخوش خواست‌های صدراعظم و سرنوشت مردم عادی نیز، بر همین منوال، دستخوش بزرگان کم‌اهمیت‌تر بود. به علاوه زندگی و دارایی همه آنها تابع اراده داور یگانه و برتر یعنی شاه، بود. **سادساً**، برخلاف اروپا، در ایران، پیش و پس از اسلام، هیچ سازمان مذهبی وجود نداشت که نقش و اهمیت آن کمترین شباهتی به نقش و اهمیت کلیسای کاتولیک در اروپای تحت حاکمیت فئودالیسم داشته باشد. به خصوص مذهب شیعه، که همواره در نظر و غالباً در عمل، بر پایه مخالفت با دولت استوار بوده است. (همایون کاتوزیان ۱۳۸۶: ۵۹-۵۶)

4. فقدان امنیت قانونی، شامل سایر دارایی‌های افراد — حتی تا سال‌های پایانی سلطنت پهلوی دوم — نیز بوده است. بنابر روایت احمد اشرف در همان سال‌ها، شماری از ایرانیان ثروتمند، دارایی‌های ارزشمند خود، نظیر جواهرات، عتیقه و فرش را پنهان می‌کردند زیرا در غیر این صورت، این اموال ناگزیر می‌باید یا به شاه و یا یکی از اعضای خاندان سلطنتی پیشکش می‌شد و یا به زور تصاحب می‌شد. برای آگاهی بیشتر ←

Ashraf, A. 1970. *Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran*, in M.A. Cook (ed.), *Studies in The Economic History of The Middle East-London Oxford Univ. Press.*

5. اندرز آغامحمد خان بسیار جالب و قابل توجه است. به گواهی رضاقلی‌خان هدایت در روضه‌الصفاء: روزی آغا محمد خان از باباخان خواست تا از او خواهشی برآورد شدنی بکنند، باباخان که جانشین تاج و تخت هم بود گفت: من در پرتو قدرت شما نیاز به چیزی ندارم، اگر انباشت درآمد دهقانان آسانتر شود، آنان برای شما دعای بیشتری خواهند کرد ... آقا محمد خان به خشم آمد و گفت: «سخت اندیشه‌هاست خطا است زیرا تو با دهقانان نزیسته‌ای، هنگامی که دهقان غمی نداشته باشد، در اندیشه ضرورت برکنار کردن رئیس‌ان و حکام خواهد افتاد. اگر مردم فراغتی بیابند دیگر تابع حکام نخواهند شد... مردم قشر پایین را باید با کار سرگرم کرد اگر جز این باشد زمینداری بر هم می‌خورد، محصول کاهش می‌یابد و قحطی پدیدار می‌گردد، و سرباز دیگر خدمت نمی‌کند و اغتشاش‌های بزرگ پا می‌گیرد و دولت نابود می‌شود ...» (هدایت، ۱۳۳۸: ۱۱۷)

## منابع

- اورسل، ارنست 1353. *سفرنامه اورسل*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، زوار.
- ایوانف، میخائیل سرگیویچ 1357. *انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه آذر تبریزی، تهران، شبگیر.
- پولاک، یاکوب ادوارد 1368. *سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)*. ترجمه کی‌کائوس جهاننداری. تهران، خوارزمی.
- سپهر، محمد تقی (لسان‌الملک) 1353. *ناسخ‌التواریخ*، تصحیح محمد باقر بهبودی، ج 1 و 2، تهران: اسلامیه.



فوران جان 1388. *مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران (از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی)*. ترجمه احمد تدین. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

کوزنتسوا، ن.آ. 1358. *پیرامون تاریخ نوین ایران*. اوضاع سیاسی و اقتصادی - اجتماعی ایران در پایان سده هجدهم تا نیمه نخست سده نوزدهم میلادی. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: نشر بین الملل.

لمتون، آن.کی.اس. 1339. *مالک و زارع در ایران*. ترجمه منوچهر امیری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ملکم، سرجان 1380. *تاریخ کامل ایران*. ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تصحیح قمی نژاد، به کوشش علی اصغر عبداللهی. تهران: انتشارات افسون.

هدایت، رضاقلی خان 1338. *روضه الصفاى ناصری*. جلد 9. تهران: خیام.

هدی، فرل 1386. *مدیریت تطبیقی (اداره امور دولتی تطبیقی)*. ترجمه دکتر منوچهر شجاعی. تهران: انتشارات دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.

همایون کاتوزیان، محمد علی 1386. *اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطه تا پایان سلسله پهلوی)*. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.

Ashraf, A. 1970. *Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran*, in M.A. Cook (ed.). *Studies in the Economic History of The Middle East*. London, Oxford University Press.

